

قیاس به نفس: نخستین مرحله شناخت

انسان به ما هو انسان - یعنی انسان از آنجا که انسان است - می خواهد از طریق عقل خود ، پدیده ها و حوادث پیرامون خود را تجزیه و تحلیل ، توجیه و تبیین کند و برای سوالات خود جوابی بیابد . از این رو نخست طرح ها و فرضیه های را برای توضیح این حوادث و رخدادها، در ذهن تصور و تصویر می کند و سپس این فرضیه ها را با آزمون های مکرر بعدی، محک می زند و اصلاح می کند . این کلی ترین و عام ترین روند شکل گیری علم و شناخت در نوع انسان است . بدیهی انسان اولیه و بدوی ، در این فرضیه پردازی ها اتکای بیشتری به اوهام و خیالات داشت و شاید بتوان گفت قیاس به نفس و انسانوار انگاری (آنتروپومورفیسم) نخستین مکانیسم تجزیه و تحلیل پدیده ها در بشر بوده باشد؛ کما اینکه این مکانیسم در کودکان هم به وفور دیده می شود. از جمله بشر اولیه - و همین طور کودکان - هر موجود متحرکی را جانمند و زنده می انگاشت و برای آن قائل به روح و جان بود . در حیوانات نیز مکانیسم مشابهی وجود دارد اگر تویی را به سوی خروسی بغلطانید ، خروس آن را دشمن می پندارد و به آن می پرد . این پدیده را آئی میسم (جانمند انگاری) می گویند که شیوع فراوان در تفکر بدری نوع بشر داشته به گونه ای که جهان را مجموعه ای زنده و دارای روح می انگاشت:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
با شما نامحرمان ما خاشیم

قیاس به نفس، به جانمند انگاری محدود نمی شود؛ بلکه انسان به همه ی رفتارهای طبیعت ، لباس انسانی می پوشاند و بدان شخصیت و تشخیص می دهد. (که در ادبیات بدان صنعت "تشخیص" می گویند.) این بدان جهت است که منبع اولین دریافت های بشری و فهم های انسانی، وجود خودش است و انسان بیش از هر چیز خودش را احساس و ادراک می کند و سپس با برون فکنی درکش از خود به پدیده های خارجی ، آن ها را هم جانمند و انسانوار، تصور و تصویر می کند . تمثیل و تشبیه هر کدام مشابهتی با "تشخیص" دارند؛ با این تفاوت که دایره ی تمثیل و تشبیه، از دایره ی تشخیص وسیع تر است. در تشخیص، همه چیز انسان وار است ولی در تشبیه و تمثیل ، وجوه مشترک پدیده ها با هم مورد نظر است و در واقع یک نسبت و رابطه ای شناخته شده در یک پدیده ی آشنا به پدیده ای نا آشنا، تسری و تعمیم می یابد.

موجودات افسانه ای و متافیزیکی را انسان با قیاس به نفس در ذهن خود تصویر می کند . تمثیل -خاصه در قالب حکایت وداستان- مطبوع اذهان کودکان و اذهان ساده اندیش تر است ولی در ارزش گذاری منطقی، ارزش قیاس و برهان را ندارد . مولوی هر چند در مثنوی به کرات به قیاس می تازد و ارزش استدلالی آن را زیر سؤال می برد، ولی به شدت به تمثیل پای بند است و گاهی در کاربرد آن به افراط می گراید؛ ضمن اینکه اذعان دارد که تمثیل هم در رونمایی حقایق ماورایی گنگ و لال است :

ای برون از و هم و قال وقیل من
خاک بر فرق من و تمثیل من

در دفتر اول حکایت طوطی بیان می شود که ضمن پرواز ، شیشه های روغن خواجه اش را می شکند و خواجه او را با زدن چوب بر سرش تنبیه می کند و در نتیجه پره های سر طوطی می ریزد و کچل می شود . پس از چند روز، طوطی درویش قلندر (جولقی) کچلی را در حین عبور از جلوی دکان می بیند و در قیاس به نفس مضحکی گمان می کند که او هم روغن کسی را ریخته و چوبی بر فرقش نواخته شده :

جولقی ^۱ ، سر برهنه می گذشت	با سر بی مو، چو پشتِ طاس و طشت
آمد اندر گفت طوطی ، آن زمان	بانگ بر درویش زد چون عاقلان
کز چه ای کل با کلان آمیختی ؟	تو مگر از شیشه، روغن ریختی
از قیاسش خنده آمد خلق را	کو چو خود پنداشت، صاحب دل ^۲ را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گر چه ماند در نوشتن شیر و شیر

جولقی : درویش قلندر که سر را می تراشند و لباس خشن می پوشند.^۱

صاحب دل: دلق پوش ، خرقة پوش ، ژنده پوش^۲

مولوی در اینجا درویش را انسان پاکی می داند که نسبتی با پرنده ی حقیری چون طوطی ندارد و می گوید شیر جنگل و شیر خوراکی هم در کتاب مثل هم نوشته می شود و به هم می ماند ولی مثل هم دانستن آن ها قیاس مع الفارق و غیر منتج است. مولانا ادامه می دهد نباید به صرف شباهت های ظاهری، حکم هر انسانی را به انسان دیگر تعمیم داد. پیامبران به ظاهر شبیه ما می خوردند و می خوابیدند ولی بقیه ی صفاتشان با ما یکی نبود. زنبور ها و آهوان همه از گیاه و گل ارتزاق می کنند ولی حاصل کار بعضی از آنان عسل و مشک و حاصل کار گروهی دیگر، نیش و سرگین است.

اولیا را همچو خود پنداشتند	همسری با انبیا برداشتند
ما و ایشان، بسته ی خوابیم و خور	گفته: "اینک ما بشر، ایشان بشر
لیک شد زان نیش و زین دیگر، عسل	هر دو زنبور، خوردند از یک محل
زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب	هر دو گون ^۳ آهو، گیا خوردند و آب
فرقشان هفتاد ساله راه بین	صد هزاران این چنین اشباه ^۴ بین

در واقع مولوی در ارزش قیاس به نفس و قیاس به مثل به مثل (که همان تمثیل است) به حق تشکیک می کند ولی خود به ناچار از آن ها استفاده هم می کند و گاه در این وادی به افراط هم می گراید. در واقع بدون در دست داشتن یک الگو و متد روشمند، حد و مرز استفاده یا سوء استفاده از تمثیل و قیاس، مخدوش می شود. ما باید بدانیم ارزش تمثیل فقط برای تقریب ذهن است و تمثیل هرگز جای استدلال را نمی گیرد بلکه ذهن را نسبت به صورت مسئله تا حدی روشن تر می کند و این کار را با آشنا سازی یک امر غریب-از طریق مقایسه آن با یک امر شناخته شده-انجام می دهد. اما قیاس به نفس و انسانوار انگاری پدیده های طبیعی به مراتب بیشتر از تمثیل ما و خاصه ساده اندیشانمان را به اشتباه در می اندازد.

به سخن اول باز گردیم که گفتیم قیاس به نفس، نخستین و دم دست ترین مکانیسم ذهنی برای توضیح رخدادهای طبیعی بوده است و محصول اولیه و عظیم و تاریخی این مکانیسم، اسطوره سازی و اسطوره پذیری بوده است. در واقع اساطیر نخستین کوشش های ذهن بشری برای شناخت جهان و کنترل آن بوده اند. لذا پیدایش هر پدیده ای در جهان خلقت، از منظره ذهن اسطوره پرداز بشری داستان و حکایتی شیرین دارد که موضوع پژوهش های اسطوره شناسانه قرار می گیرد. کسانی که با نظر تحقیر آمیز در گنجینه ی اساطیر- به عنوان مشتکی افسانه و دروغ های من درآوردی می نگرند- مکانیسم و منطق تحول علمی و نحوه ی گسترش فهم بشر را درک نمی کنند و نمی دانند علم و شناخت، مقاطع و مراحل مختلفی دارد که یکی از جلوه های نخستین آن اسطوره سازی است. اسطوره نخستین مدل و فرضیه ی ذهن بشری برای فهم دنیای اطرافش بوده است و البته هدف اصلی این شناخت و فهم، افزایش قدرت کنترل آن پدیده بوده است. مثلا خدای طوفان را در ذهن مصور کرده اند و برای در امان ماندن از خشم او، فدیة و قربانی در رودها می انداختند تا او را بر سر مهر آورند. از آن جا که انسان اولیه قدرت و توان کنترل حوادث طبیعی را نداشته، از طریق قیاس به نفس طوفان و زلزله را نوعی خشم خدایان به حساب می آورد و به دلیل همین ناتوانی در کنترل آن ها را خشن و بی رحم تصور می کرده است به همین دلیل خدایان قدیمی خشن تر و بی رحم تر از خدایان بعدی هستند و هر چه انسان قوی تر و عاقل تر شده است خدایان و نیرو های ما بعد الطبیعی هم با او مهربان تر شده اند. در واقع دین بشر هم متناسب با روحيات او کامل و کامل تر شده است و تا به تدریج به فهم خدای یگانه ی رحمان راه یافته است. قیاس به نفس بحث بسیار مهم و تعیین کننده ای است از این نظر که غالب ادراکات ما بدان آمیخته است و هر چند این آمیختگی با گذشت زمان کمرنگ تر شده است، ما هنوز به طور نا خود آگاه حامل میراث گسترده و عظیمی از قیاسات به نفس هستیم که هر چند در خود شناسی و روانشناسی بسیار کار آمد و مفیدند ولی در

وجود شناسی و جهان شناسی ما را به غلط و مغالطه می اندازند. انسان با مراقبه نفس بسیاری حقایق در باره ی خود را می یابد ولی نباید آن را به پدیده های خارجی نسبت دهد. مثلا ذهن بدوی با مشاهده ی فرو رفتن سریع آب در یک زمین خشک ، با قیاس به نفس احساس می کند که این زمین تشنه است و با در کشیدن این آب عطش او رفع می شود که نمونه ای از تشخیص و جانمند انگاری است . مراقبه در نفس بسیار مهم است در صورتی که به قیاس به نفس بی روش و افراطی نیانجامد.

89/2/20